

ما فی عزیزم - محمد سکوان

ما فی محرم - سال سلیمان
ماه معطوف در خانه است مدتهاست رسید اما نتوانست زودتر با سنج بنویسم. محرم و سیر بزرگم برون اینجا
بودند و من از ۱۱ سال من خانه را نگاه بام بودم. امروز ما با ماه است را اما خوانم و از این جمله که من دوست ندارم
ببغض بخشم، خیلی خوش آمد و بی اختیار لقمه از دست پر کرد. از این که در این راه ۶۰۰۰ را به ادب است منی مان
و به مردم باز کنی و در آن راه را در آن راه به چاب برساند. شام که عمر از این کار محرم و منعی (العلم بودم) ای که باید
از هر فرصتی استفاده کرد که از هم پنهان مان جدا نیایم و دور نایم. باید با سر نوشت ما اینجا و آنجا محرم مان
سازد کنیم و زنده بمانی که در این راه همه گویی.

سازده گم و زنده باقی گویم در این راه ماکوسی .
نظم را در این « پرواز در توان » خوانسته ام . من بدون تعارف کارهای تو را گفتم که ما هم که در این راه هستیم
سازمانده و صورتی زنده و زیباتر تمام شده است . کتابخانه آن مجموعه را در اینجا ندانم که در این به سحرهای
جدا گانه نظم را بنویسم . کتاب را ابتدا « لاجرم » خواندم و پس در بار دیگر و چون به سبب تکرار بودن
(سینه ایلو) فرصت فراوانی در دستم احساس و لذت خود را نسبت به گفته است در حاشیه یادداشت کردم .
نسخه دیگر مجموعه را که دوستان برایم فرستاده بودند فرستادم برادر شاعران با چنگ . همان طور که الان گفتم
تو هم جزو این نگاه رنگین و ادبی گیر می بینی که از بسیار از شاعران دیگر متمایز و با سلیقه قدری کنایه
تو هم گویی زبان شعرا غنی تر کنی . اما در پرواز در توان زیاده و زحمتی به چشم می آید . سلا اگر اجازه
که دیگران هم کار مرده اند خوب باشد یا نه و اکثر به آخر اسامی چندان چینی بدل می آید .
و غزل آخر به سبک یاد بار در بیان . . . رود کی هم اگر نبود هر بود . مثل یک وصله نامرئی به کتاب چسبیده
که همگی طرز قافیه بند درستی هم ندارد . برادر شاعران تو همانانی که قافیه ساکنان بشن از حد بار اجازه
مما فند که در یک غزل کار گرفته شود و قدما بر این کار عذر می خورند . جان ، دوستان با این

مخافید که دیک غزل که برگزیده بود و قدما بر این کار عذر میخواستند. جان، بوستان با این
علاوت جمع مافیه نیستند که بیدان، **بخوانان** و مانند آنها. خوامی گفت خانم ملاقلی این حرفها چه
امانه آتا. با غزل و قصیده گفتو یا قواعض را رعایت کن و تو در اینها که پیش گرفته از درویش زاد
بسیار موفقی و بیرونه کردی باش. شاید سدهایی که گرم می از شعرا جان ما دنبال تو میروند. باید که
نگی آنها هم باشی. اصل حیدر محمدی شعر از شعرا بود که در کمال کمال و کمال کمال و کمال کمال
جوآن احسان و با جگر در آتش کرده ام که بقیه شعر شمع را جان جوآن که هماد خوش و در حال کربان
مانه صابا بنجس که نامه ام را بدولت پاکیز و طولانی نوشتم و اگر ادبانه نیست صادقانه است. راهی چرا
از نقد میاور بجنده؟ من آنرا بدیده ام لطفاً برام بفرست. نگه تر از حاشیه «پر خواندم»

بازم بخش که در اشعار جوان نامدم. به راه عزت ان در خاصه صد سلام بهر در باب

۲۱۵ / ۱۹۸۸۲۵